

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی
۰۲ می ۲۰۱۷

فاجعهٔ ثور یا "ابوالفجایع"

کوتاه تذکری در مورد عنوان:

در گذشته های دور یعنی آنگاهی که جوامع طبقاتی به میان نیامده بود و فرهنگ سالاری خود را به مثابه ارزش مسلط بر جامعه، نقبولانده بود، در آن ایام وقتی می خواستند از چیزی به بزرگی با بار مثبت و قابل تأیید یاد نمایند و یا چیزی را به لقبی مسما بسازند، به گواهی تاریخ معمولاً آن عظمت و بزرگی را با نسبت دادن آن به "مادر" تکریم می نمودند، مانند: ام البلاد یا مادر شهرها، عروس شهرها، الهه های متعدد در تمام فرهنگهای کهن و از این نوع نام ها.

در همان زمانها وقتی بزرگی چیزی را با بار منفی می خواستند به نمایش بگذارند، با انتساب آن به جنس مذکر ترس و نفرت شان را از آن وجه تسمیه بیان می داشتند. مانند: ابوالهول، ابوجهل و... به مرور زمان تحکیم فرهنگ پدر سالار به همان سانی که در سایر ساحه ها، "مرد" و "مرد بودن" را به مثابه یک ارزش و یک امتیاز به خورد همگان داد و از آن طریق کلمات مانند "مردی"، "مردانگی" و "مردانه" به مثابه چنان ارزشی شناخته شدند که حتا گاهی، کسانی از روی نادانی با توصیف کردن زنان با آن صفات، بزرگترین توهین را به زن روا می داشتند، شروع کردند برخی از صفات نکوهیده و زشت را به زنان نسبت دادن، حتا تا جایی پیش بروند که بزرگترین بمب خود را "مادر بمب ها" نامگذاری نمایند. چنین گستاخی که در آغاز از مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات مایه گرفت، وقتی امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری، یا به عبارت دیگر اوج یک ساختار طبقاتی خواست اسمی بر یکی از بمب هایش بگذارد، فرهنگ مردسالار از ناخودآگاهش، "مادر بمبها" را بیرون کشید.

در حالی که هیچ اسمی بی مسما تر از این نمی توان یافت، زیرا مادر که در اساس هستی دهنده است، نمی تواند وظیفه قاتل و دژخیم را به عهده گیرد.

وقتی ۳۹ سال قبل مشتی از مزدوران و نوکران وابسته به بیگانگان، به دنبال یک توطئه رسوا، کودتای خونین شان را به راه انداختند و به "شاهزاده سرخ" که فکر می کرد برای همیشه خواهد توانست "سگرت امریکائی اش را با کوگرد روسی آتش بزند"، فهماندند که آن گوگرد چطور می تواند آتشی را بیفزورد که دستان خودش و خانواده اش از نخستین قربانیانش باشند، کمتر کسی می توانست پیشبینی نماید که آن کودتا در اصل چه فاجعه دردناکی بوده و

چگونه می تواند سرآغاز یک سلسله فجایع خونباری بگردد، که بعد از سپری شدن ۴ دهه هم کسی نتواند نه تنها زمان ختمش را حدس بزند، بلکه راجع به چگونگی ختمش کمتر کسی ذهنش را به کار بیندازد.

از آنجائی که راجع به فاجعهٔ ثور ۱۳۵۷ و پیامد های آن در طی این ۳۹ سال هر کسی از منظر خودش، ابراز نظر نموده به اجازهٔ شما خوانندگان گرامی، با در نظر داشت این که هر آنچه طی این ۴ دهه در افغانستان صورت گرفته، همه بدون استثناء ریشه در فاجعهٔ ثور داشته می توان آن را "ابوالفجایع" یعنی پدر تمام فاجعه ها در افغانستان نامید؛ در اینجا نمی خواهم بدان بپردازم، زیرا خلاف آنهائیکه بحث های تاریخی را به منظوری مطرح می نمایند، تا خوانندگان را بدون آن که متوجه شوند، در زندان گذشته های دور و نزدیک محصور نموده در بند بکشند،- به این مطلب در آینده بیشتر تماس خواهم گرفت- تلاش می نمایم تا با در نظر داشت گذشته، آنچه را در آینده اتفاق خواهد افتاد، اندکی روشن نمایم:

همه می دانیم که تا قبل از فاجعهٔ ثور ۱۳۵۷ افغانستان به مثابهٔ یک منطقهٔ حایل بین دو بلوک امپریالیستی - بلوک ناتو به سردمداری امپریالیزم جنایتگستر امریکا و بلوک وارسا به سردمداری سوسیال امپریالیزم روس- قسمی سیاست خارجی را عیار ساخته بود که ساحهٔ نفوذ هر دو بلوک به شمار برود.

فاجعهٔ ثور و در دوام آن تجاوز عریان و فاشیستی سوسیال امپریالیزم روس در ۶ جدی ۱۳۵۸ بر افغانستان، در کنار سایر پیامد ها، یک نتیجه اش این بود که افغانستان را از ساحهٔ نفوذ هر دو بلوک قدرت امپریالیستی، به دامان روسها انداخته، توازنی را که بین هر دو بلوک در طی یک قرن به وجود آمده بود، از بین برده باعث ایجاد و تشدید رقابت از نوع دیگری بین بلوک های قدرت گردید.

در آغاز این دور جدید رقابت یعنی حدود ۴ دهه قبل، از آن جائی که روسها در افغانستان دست بالا را داشته و فکر می کردند، افغانستان لقمه ایست خورده شده، امریکائی ها در تلاش بودند تا به کمک بسیج تمام متحدان دور و نزدیک شان روسها را وادار سازند تا "حق" آنها را نیز در قبال افغانستان به رسمیت شناخته، داستان "سگرت و گوگرد" را برای همیشه جاودانی بسازند. خواستی که از جانب روسها به شدت رد شده به هیچ صورت حاضر نبودند تا در زمینه بحث نمایند.

به مرور زمان و در جریان سالهای مقاومت ضد روسی خلق ما، روسها قدم به قدم زیر پای شان در افغانستان سست و سست تر شده، سرانجام در ۸ ثور ۱۳۷۱، با سقوط حاکمیت آخرین بازماندهٔ آنها یعنی داکتر "نجیب"، به اجبار در ظاهر امر تن به شکست ستراتیژیک در قبال افغانستان داده، معادلهٔ ۶ جدی ۱۳۵۸، کاملاً شکل معکوسی به خود گرفت. یعنی خلاف آنزمان که روسها خود را تنها ملک افغانستان تصور می نمودند، با به قدرت رسیدن اسلام سیاسی در افغانستان و با در نظر داشت روابط بنیادی و تنگاتنگی که بین اسلام سیاسی و امپریالیزم وجود دارد، این بار بلوک قدرت ناتو و ارتجاع منطقه بود که فکر می نمودند، دیگر قضیهٔ افغانستان تمام شده، این آنها هستند که می توانند خود را صاحب مطلق افغانستان بدانند.

امپریالیزم جنایتگستر امریکا که از فروپاشی شوروی به وجد آمده بود، بر ستراتیژی گذشته اش که خود را به همسایگی شوروی از طریق افغانستان برساند، تجدید نظر نموده اینبار خواست از طریق اشغال کامل افغانستان، کشور های آسیای میانه را به مثابهٔ میدان نزاع با روسها اعلام بدارد، همین بود که بعد از توطئهٔ رسوای ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱، بر افغانستان لشکر کشیده آن را اشغال و با به کرسی نشاندن حاکمیت دست نشانده ای در وجود ادارهٔ مستعمراتی کابل، و عقد پیمانهای انقیاد طلبانه با آن حاکمیت دست نشانده، آخرین گام تدارکاتی اش را جهت تأمین سلطه اش بر کشور های آسیای میانه نیز برداشت.

آنچه را امپریالیزم جنایتگستر امریکا نتوانسته بود در محاسباتش بگنجانند، احیای امپریالیزم روس از درون ویرانه هائی که یلتسین از خود در قفا گذاشته بود. غرب در مجموع و امپریالیزم جنایتگستر امریکا به صورت خاص فکر می نمودند، که بعد از فروپاشی شوروی و آنچه را یلتسین و باندش بر سر کشور پهناور شوروی و بعد ها فدراسیون روسیه آورده بودند، دیگر مجالی برای احیای روسیه با آن پیکر خون آلود و پارچه پارچه شده به وجود نخواهد آمد، در حالی که چنین محاسبه ای در اساس غلط بود، چه غرب و ناتو نمی توانست بفهمد که از بین رفتن شوروی به هیچ صورت به معنای مرگ ناسیونالیزم روس نبوده و نمی توانست باشد. از همین رو زمانی که روسها از زیر بار سنگین خیانت‌های یلتسین و باندش مجدداً کمر راست کردند و تلاش نمودند تا دوباره در سیاست های جهانی و منطقه ئی من جمله افغانستان ادعا هائی را مطرح نمایند، به نحوی غرب غافلگیر شده، به همان اساس با شکست های پیهمی در قبال کشور های خاور میانه، امریکای لاتین و افریقا مواجه گردیدند.

این شکست در افغانستان زمانی خود را به نمایش گذاشت، که پاکستان، ایران، چین و هند نیز در قبال مسائل افغانستان به درجات معینی خود را با سیاست های روسیه، موافق نشان داده هر یک از آنها، بدون آن که در ظاهر امر با غرب و ناتو تقابل شان را نشان دهند، مگر در عمل جهت نفوذ روسها در بین طرفداران خود بستر سازی نموده، به نحوی باز هم روسها را صاحب پایگاهی در بین نیروهای مسلح مخالف اداره مستعمراتی نمودند. به صورت مثال در حالی که ایرانی ها بسیار آرام و بدون سر و صدا، امکان نزدیکی بین طالب ضد شیعه را با احزاب شیعی مساعد ساختند، پاکستانیها دست قسمتی از طالب را به دست روس دادند.

حساسیت قضیه از همین جا آغاز می یابد. بدان معنا که روسها به علاوه آن که شروع نمودند تا روابط گذشته شان را با مزدوران قبلی شان یعنی "حدخا" مجدداً تنظیم نموده آنها را در ایجاد هسته ها و نهاد های متعددی در سراسر افغانستان و جهان یاری رسانند، مناسبات شان را با روابط جدید و قدیم شان در طیف اسلام سیاسی که به صورت عمده شامل طالب، حزب وحدت، جنبش ملی، شورای نظار و جمعیت می باشد، نیز انسجام بیشتر بخشیده در این اواخر با علنی ساختن روابط شان با طالب، در عمل اعلام داشتند که من بعد امریکا نمی تواند آنها را نادیده بگیرد.

آنچه امریکا می توانست در مقابله با چنین سیاستی انجام دهد، بدیل های زیادی نداشت، به ناگزیر تا حدودی از طالب دل کنده، "داعش" را سوگلی حرمسرایش گردانید و از جانب دیگر حتا، کرزی ها را که حدود یک و نیم دهه به دستور ارباب در جهت تقویت طالب گام گذاشته بودند، وادار نمود تا از آنها فاصله اش را اعلام بدارند.

به نظر ما با در نظر داشت تمام این تحولات، افغانستان باز در آستانه یک تکان اجتماعی بزرگتری قرار گرفته که محرک آن تکان، دو محور غرب و متحدینش در یک سو و روسیه و متحدینش در سمت دیگر قرار می گیرند. از همین رو اگر تا دیروز به اعضای "حدخا" به مثابه سگهای مرده و گندیده ای نگریسته می شد که ارزش لگد زدن را نداشتند، در بستر تحولات جدید، می باید متوجه بود که آنها به مثابه نزدیکترین کسان روسها، باز هم دندان تیز نموده اند تا این بار سوار بر شانه های اسلام سیاسی خود را به قدرت نزدیک نمایند.

به نظر من این حالت، باعث تشدید هرچه بیشتر جنگ نیابتی در افغانستان گردیده، روز های سختی در انتظار مردم است.